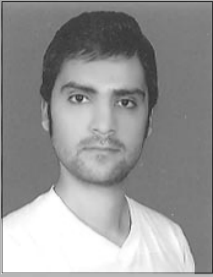


## ویژه انجمن شعر و ادب پریشان



### تنهایی

رضا شاه امیری

بی سپر جنگیدی  
در دشت خون و آتش  
پریشانم، پشیمانی  
از اینکه آهن را  
در جنگ نابرابر  
نوازش کرده‌ام  
مثل یک مادر



### انتظار

فاطمه شجاعی - ۱۵ ساله

باز هم باران!  
و باز هم اشکهایم!  
اما این بار نمی‌دانم که صورتم از اشکهایم خیس  
است، یا باران!  
باز هم کنار حوض و روز پنجشنبه  
و باز هم چشم انتظار تو  
باز هم صدای باران، خلوت من و تو را بر هم می‌زند!  
و باز هم فراق و جدایی...  
یعنی می‌شود بیایی؟!  
آقایم!  
هرچه زودتر بیای!  
در این زمین بدون تو نفس کشیدن هم برایم حرام  
است.  
بیا و بگذار که دلیل این اشکهایم، شوق دیدار تو  
باشد؛ نه فراق تو!  
تا وقتی بیایی من در کنار این حوض منتظرت می-  
مانم!  
این بار؛ حتی این ماهی‌های حوض هم چشم انتظار تو  
هستند!  
پس هر چه زودتر بیای...



### یادگار

احمد مسرور

بزرگ می‌شوند  
دختران گندم و آفتابگردان  
می‌میرند و دوباره  
به مزرعه برمی‌گردند  
من اما  
تکرار نمی‌شوم  
وقتی بادهای زمستانی برسند  
فقط شعرهایم  
در زمین منتشر خواهند شد  
رؤیاهایم  
همیشه با شعرهایم  
هبوط می‌کنند...



### دست‌های سیاه بر ماشه

شایان هوشمندی

انقلاب نهنگ‌ها رخ داد  
و به هم ریخت وسعت دریا  
باز کردند خودکشی بکنند  
دوش‌های تمام دنیا را  
  
فوج فوج نهنگ‌ها مردند  
توی دست پلید ساحل‌ها  
بوی گندیدن حقیقت بود  
روی دست پلید ساحل‌ها  
  
زاغ‌های سیاه در راهند  
بوی مرگ و تعفن و لاشه  
مرگ مشکوک آخرین ماهی  
دست‌های سیاه بر ماشه

دست‌های سیاه بر ماشه  
فوج فوج نهنگ‌ها مردند  
جسم گندیده‌ی حقیقت را  
زاغ‌ها تکه تکه می‌خوردند  
  
زاغ‌ها تکه تکه می‌خوردند  
جسم بدبوی این حقیقت را  
فوج فوج نهنگ‌ها مردند  
توی دستان قاتل دریا...



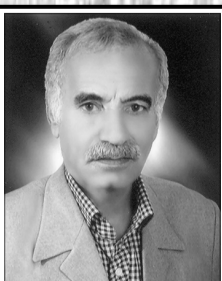
### بوسه‌ات کارم را ساخت

سعید پورزال

آماده‌ام تا بوسه‌هایت را به لب گیرم  
دستان سردت سخت در آغوش شب گیرم  
دل را چو قایق کن بیا! دریا شدن کم نیست  
باید همین امشب کمی احساس تب گیرم  
هر لحظه‌ات آهی درون عقربک‌هایم  
باید زمان خسته را گاهی عقب گیرم  
آتش بزنی بر شاپرک‌هایی که دلتنگند  
از درد باید عشق را با هر عصب گیرم!  
وقتی که اجداد تو آغوش شب و ماه است  
چونان سراغ از ریشه و اصل و نسب گیرم؟!  
لب بر لبم در بوسه‌ی کارآمدی بگذار  
تا وقت آن آید نباید جان به لب گیرم!؟

فاطمه یزدان پناه

شاخه‌ی آتشین در دستت را پایین بگیر  
زیر و روی بودن را دست هوایی داده‌ای  
سنگین‌تر از دود سیگارت  
شاید چشمان دریایی روبرویم تاوان بی‌مادری تو را  
خشب‌های قلم را عوض می‌کنم  
من ایستاده‌ام  
تابوتت را بر دوش سایه‌های سیاه خواهم گذاشت  
لوله‌ی تفنگت را پایین بگیر  
من‌هایی که ایستاده است زیادند  
تا وقتی پوتین‌های خاکی‌ات سهم دهان فردا می‌شود  
زمین انقلابی می‌خواهد از جنس پوتین‌های غزل



### منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه  
یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در  
ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی  
برگشت داده نمی‌شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر